

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

صحبت در نیت بود، که عرض شد نیت، عبارت است از همان التزام به انجام و ایتان اجزاء عمره یا حج. التزام به ایتان و ترک محرمات، محرماتی که در إحرام باید محرم آنها را ترک کند. البته تلبیه، مربوط به إحرام عمره مفرده، و حج افراد و عمره تمتع است. اما در حج قرآن، مسأله إشعار و تقلید است که طبعاً در آنجا با إشعار و تقلید، إحرام منعقد می شود و ملزومات احرام نسبت به محرم مترتب می شود. راجع به عمره که همان عمره تمتع باشد ما روایاتی داریم که عمره تمتع، به افراد نائی از مکه مربوط می شود، یعنی افرادی که بیش از چهل و هشت میل تا مکه مسافت^۱ دارند: **... ذَلِكَ لِمَنْ لَمْ يَكُنْ أَهْلَهُ خَاضِرِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ ...** (البقرة، ۱۹۶) ﴿حج تمتع یا عمره تمتع مربوط به افرادی است که اینها حاضر المسجد الحرام نیستند. افرادی که حاضر المسجد الحرام هستند، یعنی در خود مکه متوطن هستند، اینها عمره تمتع ندارند؛ عمره اینها عمره مفرده می شود، یعنی اگر از مکه بیرون بیایند و دوباره بخواهند به حرم برگردند برای دخول حرم، نیاز به عمره دارند؛ عمره شان هم طبعاً عمره مفرده خواهد بود. اما صحبتی که در اینجا هست، آن این است که روایاتی که اقامت در مکه را موجب اتصاف به وصف توطن^۲ شمرده اند، می بینیم که آن روایات مختلف هستند. در بعضی از روایات، امام علیه السلام میزان برای این مسأله را یک سال تعیین کرده است. این روایات در انواع حج باید باشد؛ اینجا مثل اینکه نیست. من جامع را نگاه می کردم. علی کل حال روایاتش متعدد است در این قضیه؛ یک روایت داریم، حالا در اینجا نیست، اما رفقا بروند ببینند.

یک روایت از امام صادق یا امام باقر علیهما السلام است که این روایت مربوط به شخصی می شود که می گوید: من آمده ام اینجا برای زیارت شما و بعد دوباره قصد حج دارم؛ در ماه رمضان بوده، می خواهد ماه رمضان را روزه بگیرد، حضرت می فرماید انشاءالله قبول است. بعد صحبت می کند، می گوید: من می خواهم به مکه برگردم، و اهل من در آنجا هستند، بیست سال (ده سال) است که من در مکه هستم، حضرت می فرماید که: تمتع^۳. چون بعد از شهر رمضان هست عمره تمتع باید انجام بدهی - حالا چه حج انجام بدهی و چه بدهی - باید عمره را به نحو تمتع انجام بدهی. چون از میقات می خواهد عبور

۱ - تقریباً ۷۰ کیلومتر (محقق)

۲ - وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۱۹۶.

کند. راوی دیگر می‌آید - حالا این مربوط به کسی است که اصلاً در خودِ مکه اقامت دارد، اهلش در مکه است. - بعضی از این روات از حضرت سؤال می‌کنند، ظاهراً از امام موسی بن جعفر است، که ما هم در مدینه اهل داریم، هم در مکه اهل داریم. بله! دو حیاتین هستند این‌ها! خوش به حالشان! بعضی‌ها در هر شهری خلاصه! یک بساطی پهن کرده‌اند!

حضرت می‌فرمایند که شما که در آنجا هستید، حالا مگر ایراد دارد، جامع المنفعة باشد؟ این که اشکال ندارد! خدا که بخیل را دوست ندارد! حضرت می‌فرمایند: چون از مکه خارج شده، برای دخول در مکه، باز عمره‌اش تبدیل به همان عمره تمتع خواهد شد، در صورتی که در شهر حج باشد؛ ولی در غیر شهر حج، نه! بالاخره حج مربوط به مکه است می‌خواهد خارج بشود بر طبق روایات، عمره‌اش عمره افراد خواهد بود.

آن روایتی که در اینجا مهم است و باید به آن توجه کرد، این است که: از امام صادق علیه السلام - ظاهراً روایت عبدالله بن سنان (محمد بن مسلم) است - از امام صادق علیه السلام راجع به میزان تعون به عنوان مقیم مکه و متوطن به مکه سؤال می‌کنند؛ حضرت می‌فرمایند که: مَنْ أَقَامَ بِمَكَّةَ سَنَةً فَهُوَ بِمَنْزِلَةِ أَهْلِ مَكَّةَ^۱ یک سال را حضرت در اینجا برای توطن در مکه و مقیم و اتصاف به عنوان شهرنشین در مکه، حضرت یک سال را کافی می‌دانند. فلذا کسی که یک سال در مکه بماند، این شخص دیگر عمره تمتع را نمی‌تواند انجام بدهد. اگر از مکه بیرون بیاید و بخواید داخل بشود و بخواید حج انجام بدهد؛ - حالا بعداً هم می‌آییم می‌گوییم که اگر نخواهد حج انجام بدهد که عمره‌اش، عمره مفرده می‌شود -؛ از همان ادنی الحل، اگر از مدینه باشد از مسجد شجره، یا از هر جای دیگر احرام را برای حج باید ببندد. یعنی از مدینه، احرام می‌بندد برای حج؛ حالا گرچه یک ماه برای آن چیز مانده باشد می‌تواند به ادنی الحل برود و از آنجا احرام ببندد. - بعد می‌آییم عرض می‌کنیم که مطلب ما در اینجا چیز دیگر است. - این روایت، روایت عبدالله بن سنان (محمد بن مسلم) از امام صادق علیه السلام میزان را إقامة شخص، یک سال در مکه می‌دانند. پس کسی که یک سال در مکه بماند، یک سال منزلی را اجاره کند و یا جایی را بخرد و یا در هتلی زندگی کند و امثال ذلک، مکی می‌شود. طبق فرمایش امام علیه السلام، یعنی اصلاً جزو آن بلد به حساب می‌آید؛ شهروند به حساب می‌آید.

روایت دیگری در اینجا هست، آن روایت ظاهراً روایت موسی بن جعفر است، که حضرت در

اینجا معیار را ستة أشهر فرموده‌اند: من أقام بمكة ستة أشهر، فهو من أهل مكة^۱. این مطلب در اینجا چه می‌شود؟ امام صادق یک سال می‌فرمایند و امام موسی بن جعفر شش ماه می‌فرمایند. ظاهراً باز یک روایت دیگر هم هست از خود امام صادق علیه السلام که میزان را پنج ماه ذکر کرده‌اند! خمسة أشهر^۲. ما در اینجا با این روایات باید چه کار کنیم؟ در یکجا روایت یک سال است و در جایی دیگر شش ماه و در جایی دیگر پنج ماه است. در این صورت برگشت مسأله به تحقق اتصاف و انعقاد موضوع برای عمره و تمتع و افراد است. بنابر آن روش متعارف مقتضی قاعده در اینجا، استصحاب عدم توطن است و برای انعقاد موضوع توطن، همان به حدّ متیقّن که یک سال است باید تمسک کرد و روایات خمس و روایات ستة أشهر را بعضی‌ها گفته‌اند که باید طبعاً کنار گذاشت، چون در تقابل با روایت یک سنه است. در تعارض بین روایات، وقتی که ما نمی‌توانیم بین اینها جمع کنیم، بعضی‌ها به طریق دیگری جمع کرده‌اند. آنها حداقل را در روایت خمسة أشهر مورد توجه قرار داده‌اند؛ و هرچه بیشتر باشد صدق توطن، آكد و أقوى می‌شود و آن خمسة أشهر برای اتصاف کفایت می‌کند. چون حداقل برای اقامت، در اینجا خمسة أشهر است.

اتفاقاً هر سه دسته روایات، روایات صحیحه هستند احتمالاً یا سه روایت یا بیشتر داریم، حدود چهار پنج تا روایت داریم. مقتضای وثاقت راوی و عمل به مسأله راوی این است که انسان در مقام عمل و در مقام تقیّد به حدیث و خبر وارده از امام، باید در مقام احتیاط فعل او به نحوی باشد که مخالفت با احتیاط نباشد. آنوقت از یک طرف، کلام امام علیه السلام باید از نظر احتیاط مورد عمل و توجه قرار داد. به صرف یک تضاد و تعارض در کلام امام که مورد طرح هر دو حدیث نمی‌شود. وقتی که هر دوی اینها از وثاقت کافی برخوردار هستند، باید اولاً بلا اول در مقام جمع بین اینها برآمد، و مقتضای جمع بین اینها، حکم به حداقل اتصاف و حداکثر اتصاف است. ما هم در عرف هم داریم، وقتی شخصی را دو هفته در یکجا می‌بینیم، یک خرده ذهنیت برای ما پیدا می‌شود؛ هان چه است؟ آمده زیارت حضرت معصومه یا آمده اینجا بماند؟ وقتی که سه هفته او را می‌بینیم، می‌بینیم که زیارت حضرت معصومه، سه هفته سابقه ندارد که افراد بیایند. بلکه یک شب می‌ماند، دو شب می‌مانند، چهار روز، پنج روز؛ نه این که بیایند دو هفته بمانند. حالا اگر یک ماه بماند، این ذهنیت ما قوی‌تر می‌شود که نکند آمده اینجا درس

۱ - در کتاب کشف اللثام ج ۵ ص ۶۳، (عن احدهما) آمده است. (محقق)

۲ - التهذیب ج ۵ ص ۴۷۶.

بخواند؛ دو ماه می شود سه ماه، سه ماه می شود چهار ماه؛ همین طور به واسطه مرور، آن ذهنیت نسبت به مسأله عرفیه و اتصاف به یک قضیه عرفیه در حال تغییر و در حال تبدل است.

امام علیه السلام هم در این قضیه یک قضیه شرعیه که در اینجا نیاورده است. بودن در یکجا، این بودن در یکجا یک مسأله عرفی است؛ اطلاق توطن نسبت به افراد، یک مسأله عرفی است و هیچ وقت امام، کسی که یک هفته به در یکجا برود را نمی گوید شهروند. اگر بگوید شهروند مردم اعتراض می کنند؛ با یک هفته بودن در یکجا که کسی شهروند نمی شود؛ متوطن نمی شود، قاطن نمی شود. پس امام علیه السلام از این نقطه نظر، همان مبنای عرف را در اینجا به حساب می آورد و روی حساب مسائل عرفی، کسی که چند ماه در یکجا بماند، می گویند این ماندگار شده است و ماندگار به حساب می آید. اگر بعداً برای رفتن تصمیم بگیرد آن مطلب دیگری است. اگر ما بخواهیم به همه این روایات عمل کنیم، بعضی ها این طور جمع کرده اند و اتفاقاً خیلی هم جمعشان؛ غیرموجه نمی نماید چون از یک طرف روایات همه صحیح موثق است و از یک طرف در یکی یک سال است، در یکی شش ماه است، در یکی پنج ماه است. - چهار ماه ندارد، ندیده ام حالا باز هم دوباره یک تحقیق و یک تفحص بیشتر هم رفقا بکنند ببینند که آیا کمتر هم هست یا نه. - تا پنج ماه روایت داریم. (عن احدهما) از امام موسی بن جعفر شش ماه و از امام صادق یک سال، همچنین از امام صادق، پنج ماه هم ذکر کرده اند. در عمل به مقتضای روایت و در صحت انتساب به امام علیه السلام، ما در مقام تعارض - بالاخره اینها متعارضند؛ تعارضشان هم تعارض جدی است، یعنی کسی که پنج ماه است، روایتش متعارض است با آن روایتی که می گوید شش ماه. روایت شش ماه، متعارض است با روایت سنه - در مقام عمل، چون از یک طرف تعارض در اینجا مسلم است و از طرف دیگر مسأله، مسأله عمل به روایتی است که منتسب به امام می باشد. ما تا وقتی که چاره ای جز طرح نباشد.

ببینید بنده همیشه این مطلبی را که خدمت رفقا در سنوات قبل عرض می کردم این است که: وقتی شما یک مطلب و یا حدیثی را از امام می شنوید، صاف نباید کنار بگذارید به عنوان اینکه ما نمی دانیم!! تو نمی دانی! خیلی ها هستند که می دانند. صاف می گوید نمی دانیم اگر نمی دانی، حرف هم نزن. روایت وقتی سندش معتبر است مجبوریم ما این را به امام نسبت بدهیم، چرا باید بگوییم: "فاضربوه علی الجدار"؟ به چه حسابی باید بزنی به دیوار؟ چون نمی فهمیم؟ روایت را به آنهایی بده که می فهمند؛ آنها ببینند و روایت را تفسیر و معنا کنند. در جایی که هیچ چاره ای هم نباشد، "فاضربوه علی الجدار" هم نداریم بلکه بایستی در مقام تخییر، أحدهما را اختیار کنیم. الا اینکه با اصل مسلم و ضرورة من الدین

مخالف باشد در آنجا "فاضربوه علی الجدار" و یا در جایی که انسان قطعاً بدانند روایت از باب تقیه بوده و امام علیه‌السلام، مراد جدی از مفاد این روایت را قصد نکرده است در آنجا "فاضربوه علی الجدار" می‌آید. ولی در جایی که ما روایت جدی داریم و انتسابش به امام مسلم است، یکی دو تا هم نیست مثلاً امام باقر در این زمینه روایت دارد، امام صادق روایت دارد، موسی بن جعفر هم روایت دارد اگر همه یک چیز بگویند، آیا ما آن روایت را فاضربوه علی الجدار، کنیم؟ حق نداریم بعضی روایات را فاضربوه علی الجدار، کنیم؟ حالا چون با سلیقه ما نمی‌خواند باید فاضربوه علی الجدار، به کار ببریم؟ این صحیح نیست. وقتی یک روایت انتسابش به امام محرز شد بر طبق مبانی نمی‌توانیم دیگر صرف نظر کنیم.

روی این جهت، تعارض بین این سه تا روایات، تعارض قطعی است. یک سال بودن و شش ماه بودن و ... مثل این که فرض کنید یک روایتی بگوید اگر اقامت عشرة أيام و نیت عشرة أيام باشد، باید نماز را تمام بخوانی. یک روایت می‌گوید پنج روز هم باشد نماز را تمام بخوانید. آیا تعارض در اینجا نیست؟ یا باید این را قبول کرد یا آن را قبول نکرد. چون اگر پنج روز بماند باید قصر بخواند و تمام نباید بخواند. یا باید گفت پنج روز درست است، یا باید گفت آن ده روز درست است. اگر ما بخواهیم بگوییم که هر دوی این‌ها درست است، چاره‌ای نداریم جز اینکه بگوییم روایت پنج روز درست است و روایت ده روز آکد است. دیگر نمی‌توانیم بگوییم ده روز درست است، پس پنج روز می‌مانیم. پس پنج روز را باید کنار بزنیم، چاره‌ای جز این نداریم. حالا که در اینجا ما سه دسته روایت داریم، یک روایتی که می‌گوید: من أقام بمكة سنة، روایت دیگر که روایت موسی بن جعفر است: من أقام بمكة ستة أشهر؛ روایت دیگر می‌فرماید: خمسة أشهر، ما در اینجا چه باید بکنیم؟ یا باید بگوییم که استصحاب، استصحاب عدم توطن است. - مسأله، مسأله شبهه حکمیة تکلیفیه است - در مسأله استصحاب در شبهه تکلیفیه و شبهه حکمیة، وقتی که ابهام و إجمال در تکلیف پیدا شد، مقتضای قاعده چیست؟ دیگر بحث در اصل موضوعی می‌رود. استصحاب ما در اینجا چیست؟ استصحاب عدم توطن است. تا وقتی که آن استصحاب با کلام معصوم یا با علم مخالف، استصحاب نقض نشود. در اینجا، استصحاب عدم توطن تا من أقام بمكة سنة، جلو می‌آید. پس بنابر این، روایات خمسة أشهر و ستة أشهر را باید کنار بگذاریم. و "من أقام بمكة سنة" در اینجا قرار می‌گیرد. این یک قسم؛ اگر اینطور باشد ما روایات را کنار گذاشته‌ایم؛ در حالتی که تا وقتی که ما دلیل معتبر داریم نوبت به اصل نمی‌رسد. اصل در آنجایی است که نتوانیم. یک روایت می‌فرماید: در مورد دفن کافر، واجب است و در روایت دیگر می‌گوید: حرام است. یک چیز نمی‌شود هم واجب و هم حرام باشد. در اینجا، فتخیر می‌آید که یکی از این دو چیز باشد.

آقایان این طور فرموده‌اند، بد هم نیست، یعنی توجیه، توجیه بدی هم در اینجا نیست. اگر ما بخواهیم به مقتضای صدق العادل و انتساب روایت به امام علیه السلام، عمل کنیم باید بگوییم که منظور امام از تحقق اتصاف، مقصود خمسة أشهر می‌شود. پس وقتی که می‌گوید: ستة أشهر، یا وقتی که می‌فرماید: سنة، این در مقام تأکید است، یعنی نه اینکه حضرت بخواهد حصر کند عنوان اقامت به مکه را در ستة أشهر است و مصداق آن را به نحو آكد بیان می‌کند و یا مصداق او را در "أقام بمكة سنة" به نحو آكد بیان می‌کند. این یک توجیه است و این توجیه در اینجا توجیه بدی هم نیست و می‌شود گفت قابل قبول است.

بعضی‌ها در اینجا همان طوری که عرض کردیم، در این مقام آمده‌اند همان سنة را گرفته‌اند لذا استصحاب موضوعی پیش می‌آید و اشکالی که بر آن وارد می‌شود عرض کردیم؛ البته اشکالات دیگری هم بر این استصحاب هست، منتها الآن من نمی‌گویم چون گیج می‌شویم؛ می‌گذاریم برای روزهای بعد. اما در این استصحاب اشکال است، ولی انجام داده‌اند.

اما آنچه که به نظر می‌رسد، در باب مواقیت و جواز إحرام از محاذات گفتیم روایتی که امام صادق علیه السلام، می‌فرمایند: "من أقام بمدينة شهراً"، وقتی که به سمت مکه می‌خواهد حرکت کند، می‌تواند از محاذات با میقات، إحرام ببندد. آنجا اگر یادتان باشد عرض من این بود که چرا امام علیه السلام این "شهراً" را آورده‌اند؟ می‌شد "سبعة أيام و یا عشرة أيام" می‌آوردند. یا اینکه در مقابل کسانی که جواز احرام را، از محاذات با میقات جایز می‌شمردند، در آنجا عرض کردیم که اگر قرار باشد جواز إحرام از محاذات با میقات صحیح باشد، لازمه‌اش الغاء تقیید در کلام امام می‌آید. پس چرا حضرت فرمودند من أقام بمدينة شهراً؟ و چرا از میان این همه مواقیت، امام علیه السلام به مدینه اشاره می‌کند؟ اولاً: لازم می‌آید که آن "أقام بمدينة شهراً" آن قید شهراً که امام آورده‌اند لغو بشود. دوماً: مسألة "أقام بمدينة" لغو باشد؛ یعنی دو لغویت در اینجا لازم می‌آید. بنابر جواز احرام از محاذات میقات، در این صورت لازم نیست که انسان از میقات احرام ببندد، می‌تواند از محاذاتش هم محرم بشود مثلاً از یلملم، ذات عرق، قرن المنازل، مدینه. انسان می‌تواند از هر جا محرم بشود، پس چرا باید شهراً در اینجا بیاید؟ و دیگر اینکه از این خمسة مواقیت، چرا امام فقط روی مدینه باید دست بگذارد؟ می‌تواند بگویند هرکسی در هر منطقه میقاتی که هست، در همان دهی که هست، در آن شهری که هست مثلاً در یلملم، ذات عرق، قرن المنازل است حتی جحفه، چون در جحفه هم بالاخره افرادی زندگی می‌کنند اگر بخواهد یک ماه بماند، می‌تواند از محاذاتش هم حرکت کند. با توجه به این مسألة، این شبهه برای ما پیدا می‌شود که

حتی امام باقر یا امام صادق، یکی از این دو امام؛ - روایت موسی بن جعفر آن روایت سته أشهر بود - که حضرت می فرمایند: خمسة أشهر، این هم شاید تقیید نباشد!! آن کلام امام صادق که می فرمایند: "من أقام بمدينة شهرا يعد من أهل المدينة"، آن هم در اینجا صادق است؛ چه فرق می کند بین مدینه و مکه؟ منظور حضرت این است که وقتی یک ماه کسی می ماند، شهروند تلقی می شود. وقتی شهروند تلقی شد، حالا چه در مدینه بماند، چه در مکه بماند. دیگر در این صورت تفاوتی نمی کند. پس ما به ضمیمه روایت جواز إحرام از محاذات میقات، به ضمیمه روایت امام صادق، می توانیم بگوییم که "من أقام بمكة شهرا" هم این شخص بر عمره تمتع نیست و عمره او إفراد است و حجش تبدیل به حج افراد می شود، یعنی کسی که یک ماه در مکه بماند.

حالا سؤال در این است که پس چرا امام علیه السلام در اینجا این مطلب را فرموده اند: "من أقام بمدينة شهرا"، در آنجا شکی نیست که یک ماه کمتر وجود ندارد. - رفقا این مسأله که در مقام استنباط، خیلی مهم است باید در نظر بگیرند که در بسیاری از موارد دیده شده است. وقتی که ما یک روایتی را از امام علیه السلام می شنویم که می گویند: "من أقام بمكة سنة فهو من أهل مكة"، خیال می کنیم این روایت را خود امام انشاء کرده است مثلاً أبان، آمده پیش امام صادق و از آن حضرت سؤال کرده است که مدت اقامه در مکه چقدر است؟ بعد خود حضرت انشاء می کنند: "من أقام بمكة سنة فهو من أهل مكة"، و لا يجوز عليه التمتع". ولی مسأله اینجاور نبوده است بلکه راوی آمده سؤال کرده که: "من أقام بمكة سنة فهو من أهل مكة؟ در جواب حضرت فرموده اند: بله! فهو من أهل مكة. ببینید کیفیت سؤال و جواب فرق می کند. یک وقتی خود امام علیه السلام ابتدائاً می فرماید: "من أقام بمكة سنة"، در این صورت باید لحاظ کنیم مثل همان "من أقام بمدينة شهرا" و ما نمی توانیم از آن تخطی و تجاوز کنیم. یا این که اصلاً فرض کنید که اگر ما اصلاً آن دو تا روایت «سته أشهر و خمسة أشهر» را نداشتیم، از اول راحت بودیم چون خود امام آمده انشاء کرده است که: "من أقام بمكة سنة فهو من أهل مكة و لا يجوز عليه التمتع". اگر اینطور باشد، دیگر کاری نداریم و راحتیم. اگر یازده ماه هم بماند صدق شهروند و قاطن به او اطلاق نمی شود؛ صدق شهروند نمی شود. ولی ما چه کنیم که همان طور که روایت سنه داریم، روایت سته أشهر هم داریم! اینجا است که ما می مانیم. خمسة أشهر هم داریم! - در مدینه شهرا هم داریم؛ حالا آن مربوط به مدینه است - . اینجا است که ما به این نکته پی می بریم که آن شخصی که از امام سؤال کرده است گفته چه میزان برای بودن در مکه لازم است تا اینکه او قاطن و متوطن به حساب بیاید؟ آیا یک سال کافی است؟ حضرت می فرمایند که: "من أقام سنة"، یعنی اگر یک سال بماند، بله. بعد یکی دیگر سؤال

می‌کند: آیا کسی که شش ماه بماند؟ حضرت می‌گویند: بله کسی که شش ماه بماند به حساب می‌آید. حضرت در اینجا نگفته‌اند که کسی که شش ماه بماند، پنج سال بماند، یا مثلاً چهار سال بخواهد بماند. اگر منظور حضرت یک سال بود و نه یک روز کم، چرا امام بعدی می‌گوید: شش ماه بماند کافی است؟ باید حضرت در اینجا بگویند یکسال هست، یک روز هم کم باشد کافی نیست بلکه می‌گویند: سنة. همین مطلب در بحث خمسی که مربوط به هبة است در آنجا هم هست. راجع به اینکه آیا به هبه، خمس تعلق می‌گیرد یا نه؟ نظرات مختلف است. اکثراً می‌گویند: نه. و لیکن ما می‌گوییم تعلق می‌گیرد؛ چرا؟ چون امام علیه‌السلام در مقام شمردن، حصر و عدّ هست، نه معدود، یعنی مصادیق را می‌خواهد بیان بکند.

این مسأله، مسأله مهمی است به این معنی که ما در مقام تعارض بین روایات، به این نکته پی ببریم که این روایت، روایت امام نیست. روایت به نحو دیگر است. یعنی کلام امام در اینجا به نحوی بیان شده که ما خیال می‌کنیم انشاء خود امام است. اگر این‌طور باشد، پس بنابر این ملاک برای عدم جواز تمتع، همان «شهرأ» می‌شود که در روایت عبدالله بن سنان، امام صادق علیه‌السلام در مدینه می‌فرمایند.

اللهم صلّ على محمد و آل محمد